همسر مدافع حرم، شهید سردار حاج عبدالله اسکندری از لحظه دیدن سربریده همسرش در دستان تکفیری‌ها می‌گوید

چیزی جز زیبایی ندیدم

آخرین پیامک حاج عبدالله هنگام خداحافظی این جمله بود: «با توکل بر خدا من پریدم»

■ صغری خیل فرهنگ

سردار شهید حاج عبدالله اسکندری هرچند رزمنده‌ای نام‌آور در جنگ تحمیلی بود، اما نام او وقتی سرزبان‌ها افتاد که پیکر مطهرش پس از شهادت به دست گروه تروریستی «اجناد الشام» افتاد و ابوجعفر نامی که از فرماندهان این گروه تروریستی بود سر از تن بی‌جانش جدا کرد و تصاویر آن را در فضای مجازی منتشر ساخت. البته طولی نکشید که وعده خدا محقق شد و با کشته شدن ابوجعفر به دست ارتش سوریه، این بار تصویر لاشه او بود که در معرض دید جهانیان قرار گرفت و دل همه دوستداران شهید را شاد کرد. سردار اسکندری از مدافعان حرم در سوریه و رئیس سابق بنیاد شهید استان فارس بود که در نهایت پس از سال‌ها مبارزه و مجاهدت به آرزوی قلبی‌اش رسید و در دفاع از حرم حضرت زینب کبری(س) به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی ما با اعظم سالاری همسر شهید و علیرضا اسکندری فرزند شهید مدافع حرم است.

■■■

اعظم سالاری همسر شهید

خانم سالاری فصل آشنایی‌تان با شهید اسکندری چگونه رقم خورد؟

من و شهید با هم پسر خاله و دختر خاله بودیم. برای همین شناخت کافی داشتیم. من آن زمان ۱۶ سال داشتم و بعد از خواستگاری و مراسمی که معمولاً وجود دارد، در نهایت اول خرداد سال ۱۳۶۰ با هم ازدواج کردیم. سالگرد ازدواج ما با سالگرد شهادت ایشان یکی شده است که نمی‌دانم چه حکمتی دارد؟ حاصل ازدواج ما سه فرزند، دو دختر و یک پسر است. شهید اسکندری یک سال قبل از ازدواج با من، یعنی در سال ۱۳۵۹ در جبهه‌ها حضور پیدا کرده بودند. برای همین از همان ابتدای زندگی مشترکمان می‌دانستم زندگی با ایشان ورود به جهاد است. البته عبدالله در زمان مبارزات انقلابی هم فعالیت‌های زیادی داشت برای آگاهی مردم و دوستان نسبت به امام و آرمان‌های انقلاب همه تلاش خود را کرده بود. ایشان بعدها برایم تعریف کردند که آن ایام اعلامیه‌های امام را برای مردم می‌خوانده تا راه انقلاب به درستی و از زبان خود امام برای مردم تبیین شود.

زندگی با یک رزمنده آن هم در شرایط جنگی چطور بود؟

شهید در تمام هشت سال دفاع مقدس در جبهه حضور داشت. یکی از شرایط ازدواجشان با من نیز حضور مستمرشان در کارزار نبرد بود. من هم پذیرفتم. یک سالی نامزد بودیم. مراسم ازدواجمان هم خیلی ساده برگزار شد و خدا هم به من توفیق داد تا همراهی‌اش کردم. ما چهار سال از دوران جنگ تحمیلی را در اهواز بودیم. در تمام دوران مأموریت ایشان و جابه‌جایی‌هایی که به شهرهای مختلف داشتند من هم در کنارشان بودم وخدا را شاکرم که سهمی در مجاهدت‌های ایشان داشته‌ام. ایشان شخص خیلی وارسته‌ای بودند. من بعد از ازدواج ایشان را بهتر شناختم و به این نتیجه رسیدم که همسرم فردی وارسته و خدایی است و با بقیه فرق دارد. از همان زمان تصمیم گرفتم هر طوری که ایشان می‌خواهند باشم. نمی‌دانم تا چه حد موفق بودم. خداوند هم یاری کرد که در این مسیر با ایشان همراه باشم. از لحاظ عشق، اخلاق، ایمان و دینداری زندگی ما در میان آشنایان و بستگان سرآمد بود. این را هم بگویم که شهید اسکندری تنها یک هفته بعد از ازدواج راهی مناطق عملیاتی شدند. من نامه‌های ایشان را که از جبهه برایم می‌فرستاد، نگه داشته‌ام. نامه‌های بامحبت که همه را بایگانی کرده‌ام. او در نامه‌هایش به ما دلگرمی و امیدواری می‌داد. جنگ که تمام شد نگرانی ایشان جاماندن از قافله شهدا بود. همیشه یک دلواپسی داشتند که از دوستان شهیدشان جامانده‌اند. در مدت حضور ایشان در جنگ من و مادر شهید در ستاد پشتیبانی جنگ فعالیت داشتیم. مادر ایشان خیلی فعال بودند، از پختن نان بگیرید تا بافتن پلیور برای رزمندگان اسلام هر آنچه در توان داشتیم انجام می‌دادیم. سردار مدت ۸۴ ماه در جنگ و جبهه حضور داشتند. در این مدت ۹ بار مجروح شدند و ۲۵ درصد جانبازی داشتند.

شهید اسکندری چه مسئولیت‌هایی در دفاع مقدس داشتند؟

شهید در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه شدند و در کردستان و مریوان حاضر بودند. اولین حضور ایشان در جبهه سوسنگرد بود. همسرم همرزم سردار جاویدالاثر حاج احمد متوسلیان بودند. سردار اسکندری در مدت حضورشان در جبهه‌ها تک‌تیرانداز، تیربارچی، نیروی اطلاعات شناسایی و... بودند. در عملیات خیبر فرمانده سپاه لار بودند. در عملیات بدر جانشین فرمانده گردان، در والفجر ۸ جانشین رئیس ستاد تیپ الهادی بودند و در عملیات‌های کربلای ۱، ۳، ۴، ۵ و ۸ رئیس ستاد تیپ الهادی بود. شهید در عملیات والفجر ۱۰ جانشین تیپ مهندسی و در عملیات بیت‌المقدس ۴ فرماندهی تیپ مهندسی را بر عهده داشتند. از دیگر مسئولیت‌های ایشان، فرماندهی مهندسی رزمی ۴۶ امام هادی (ع)، فرماندهی تیپ ۴۶ امام هادی(ع)، فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه مدینه منوره، فرماندهی مهندسی تیپ ۴۲ قدر و فرماندهی مهندسی رزمی جبهه مقاومت بود. همسرم در عرصه‌های سازندگی هم فعالیت داشتند که در احداث سد کرخه احداث جاده نیریز در استان فارس، طرح توسعه نیشکر، اجرای طرح‌های سد و بسیاری دیگر از فعالیت‌های جهادی سهیم بودند. طی سال‌های جنگ نیز کمتر فرصت می‌کرد به ما سربزند و مرتب در مناطق عملیاتی بودند.

بعد از اتمام دفاع مقدس و فراغت از جنگ، جبران نبودن‌های ایشان شد؟

در پایان جنگ و همزمان با قبول قطعنامه من و دو دخترم در اهواز زندگی می‌کردیم. پیشتر هم که اهواز در محاصره بود، در آنجا بودیم و تا آنجا که می‌توانستیم در ستاد پشتیبانی جنگ همسران و فرزندان ایران اسلامی را یاری می‌کردیم. بعد از پایان جنگ سردار دو سالی در منطقه فعالیت داشتند اما بعد به شیراز آمدیم. مسئولیت‌های زیادی به ایشان واگذار شد. در پنج سال اخیر ایشان مدیریت بنیاد شهید و امور ایثارگران شیراز را بر عهده داشتند. شهید خیلی با خانواده شهدا و جانبازان مأنوس شده بودند تا آنجا که می‌توانستند در رفع مشکلات و مسائل آنها کوشش می‌کردند. صبر، خوشرویی و متانت ایشان زبانزد بود خیلی تحمل داشتند. ابتدا هم این مسئولیت را نمی‌پذیرفتند و نگران بودند نکند نتوانند حق مسئولیت را ادا کنند.

طرح: حسین کشکار | جوان

از دوران حضورشان در بنیاد شهید شیراز بگویید.

وقتی این پست به ایشان پیشنهاد شد، خیلی طول کشید تا همسرم این مسئولیت را بپذیرد اما وقتی که قبول کرد، خیلی تلاش کرد تا خدایی ناکرده در این مسئولیت کوتاهی نداشته باشد. خوب به خاطر دارم، ساعت ۱۱ تا ۱۲ شب سر کار بودند. یک بار به ایشان گفتم آقا اگر شما یک مقدار از کارتان کم کنید و استراحت کنید، بهتر است. روح سالم و جسم سالم خیلی بهتر کار می‌کند. اما ایشان با همان مهربانی و لبخند همیشگی‌شان گفتند: این مسئولیت زمان محدودی به من واگذار شده است، فرصت من برای استراحت خیلی کم است. نمی‌خواهم شرمنده شهدا باشم. می‌خواهم در روز حساب و کتاب جوابگوی کسی نباشم. شاید در طول یکی دو ساعت اگر خداوند یاری کند، بتوانم گره از کار کسی باز کنم. دیدار با خانواده شهدایشان هر پنج‌شنبه بود که من هم در این دیدارها شرکت می‌کردم. ایشان من را همسر شهید معرفی می‌کردند و وقتی از ایشان می‌پرسیدم که چرا؟ در پاسخ من می‌گفتند: شما همسر شهید آینده هستید.

سردار شهید عبدالله اسکندری در دیدار با خانواده شهدا

دغدغه ایشان در پست ریاست بنیاد شهید شیراز که قاعدتا با خانواده شهدا و ایثارگران سر و کار داشتند، چه بود؟

اتفاقاً در یک مصاحبه تلویزیونی از سردار اسکندری همین سؤال را پرسیدند ایشان هم در پاسخ گفتند: سخت‌ترین و تلخ‌ترین دغدغه و نگرانی من زمانی است که یک ایثارگر یا یک فرزند شهید یا پدر و مادر شهید به بنیاد مراجعه کنند و خواسته‌ای داشته باشند که من به عنوان مسئول نتوانم آن خواسته را برآورده کنم. آن زمان برایم دشوار خواهد بود. برکات معنوی خدمات ایشان به خانواده شهدا را من به عینه در زندگی شخصی‌ام دیده بودم. ایشان الفتی خاص با خانواده شهدا داشتند.

از مأموریت آخرشان و حضور در جمع مدافعان حرم بگویید.

کمی قبل از اعزامشان به سوریه به من گفتند که احتمالاً سفری به لبنان داشته باشند. من هم ساک ایشان را آماده کرده بودم. مأموریت‌های ایشان همیشگی بود اما این بار همه چیز رنگ و شکلی دیگر داشت. کمی بعد یعنی نزدیک مراسم اعتکاف بود که به من گفتند دوست دارند در این اعتکاف شرکت کنند و بعد راهی شوند. هنوز دستور اعزام ایشان صادر نشده بود که شهید به مراسم اعتکاف رفتند. روز دوازدهم ماه رجب سال ۱۳۹۳ بود، خیلی خوشحال بود که می‌تواند در اعتکاف شرکت کند. زمانی که در اعتکاف بودند، دلتنگشان می‌شدم و چند باری گوشی را بر داشتم تا زنگ بزنم، اما پشیمان شدم گفتم مزاحم نشوم.

بعد از بازگشت به من گفتند که سفر ایشان به لبنان نیست. بلکه ایشان باید راهی سوریه شوند. من هیچ حرفی به نشانه اعتراض نزدم. چون اصولاً هرگز روی حرف‌ها و تصمیمات ایشان حرفی نمی‌زدم. من همسرم را کامل قبول داشتم و هر تصمیمی که در طول ۳۳ سال زندگی گرفته بودند من هم همراهی‌شان می‌کردم. دو سه روز بعد از اعتکاف بود که صبح زود از خانه خارج شدند. یک ساعت بعد تماس گرفتند و به من گفتند: ساک من را آماده کن می‌خواهم به تهران بروم. به خانه آمدند ساکشان را برداشتند من هم همراهشان تا فرودگاه رفتم. بچه‌ها هم همراه ما بودند. در مسیر تا فرودگاه دائم ذکر می‌گفتند و من می‌خواستم حرف بزنم اما ایشان در حال ذکر بودند نگاهشان می‌کردم و دیدم در حال و هوای خودشان هستند. برای همین حرفی نزدم. زمان خداحافظی در فرودگاه به ایشان گفتم: کی بر می‌گردید؟ گفتند: دو ماه دیگر. گفتم: نه، من تاب نمی‌آورم؛ شما دو هفته دیگر یک سری به من بزنید بعد بروید، گفتند: ببینم خدا چه می‌خواهد. به ایشان گفتم: اگر بگویم هرروز با من تماس بگیرید برایتان مشکل خواهد بود اما از شما خواهش می‌کنم یک روز در میان با من تماس بگیرید. گفتند: حتماً.

می‌دانستم این رفتن با همه رفتن‌های این چند ساله تفاوت دارد. دل من هم با او رفت. خاطرات زمان جنگ یادم می‌آمد و... اما خودم را دلداری می‌دادم که اتفاقی نمی‌افتد... رفتند و ساعت ۴ و ۲۰ دقیقه همان روز پیام دادند «با توکل بر خدا من پریدم.»

طبق وعده یک روز درمیان با من حرف زدند. درست شب قبل شهادت زنگ زدند و با تک تک بچه‌ها صحبت کردند. فردای آن روز که با من صحبت کردند گفتند من سوریه هستم. به خانواده‌ام هم بگویید، روزی که خبر شهادت ایشان را به ما دادند خواهرها و برادرهایش نمی‌دانستند که ایشان کجا رفته‌اند.

آخرین جمله ایشان را همیشه به یاد دارم، در همان تماس آخر به من گفت تصدقت شوم برایم دعا کن، اتفاقا همرزمانش هم خندیدند. من با خنده گفتم: دوستانت می‌خندند! گفت اشکال ندارد بگذار بخندند. آخرین جمله ایشان به من همین بود؛ «تصدقت شوم برایم دعا کن.»

چگونه از نحوه شهادت ایشان مطلع شدید؟

از طریق یکی از دوستان متوجه شدیم که با پسرم تماس گرفته بودند. من از پسرم خواستم تا به خواهرهایش حرفی نزند. دو روز تحمل کردیم و به دخترها چیزی نگفتیم. روز سوم بود که از صحت خبر شهادت همسرم مطمئن شدیم، به دخترها هم گفتیم. همان لحظه من دعا کردم که خدایا یک صبر زینبی به من عطا کن. خدا می‌داند از آن لحظه به بعد خدا به من آرامشی داد تا بچه‌ها را آرام کنم. مردم و فامیل و دوستان نگران بودند و ناراحت اما وقتی آرامش من را می‌دیدند آرام می‌شدند و من این را از برکت وجود خانم زینب(س) می‌دانم. عکس‌های شهادت همسرم را هم با بچه‌ها همان شب نگاه کردم. آن لحظه فرموده خانم حضرت زینب(س) در ذهنم تداعی شد که: ما رایت الا جمیلا. خدا را شاهد می‌گیرم مصداق جمله ایشان در وجود من متبلور شد. من غیر زیبایی چیزی ندیدم. بچه‌ها خوشحالند که پدر به آرزویشان رسید.

امروز که ۱۰ ماهی از شهادت همسرم می‌گذرد تنها فراق از ایشان است که کمی من را آزار می‌دهد و دلتنگ می‌شوم. اما همین که فکر می‌کنم، ایشان به آرزویش رسیده آرام می‌شوم. این جمله همیشه ذکر زبانشان بود که از خداوند می‌خواهم که سرنوشت من را به بهترین نحو رقم بزند. بارها این جمله را گفتند و خداوند هم دعایشان را مستجاب کرد. دل نوشته‌های خیلی زیبایی از ایشان برای من به یادگار مانده است، که خواندنشان آرامم می‌کند.

علیرضا اسکندری فرزند شهید اسکندری

از آخرین دیدار و لحظات وداع با پدر برایمان بگویید.

آن روز به همراه خانواده برای بدرقه پدر به فرودگاه رفتیم. دو ساعتی تا پرواز زمان داشتیم. پدر بی‌صبرانه منتظر پرواز به سمت تهران بودند. در نهایت لحظه وداع فرا رسید. قبل از اینکه پدر سوار هواپیما شوند، چند قدمی به سمت من آمدند و کارت شناسایی سپاهشان را به من دادند و گفتند: این را بگیر. دیگر نیازی به این ندارم. پدر دست روی شانه‌های من گذاشتند و گفتند: از این به بعد شما مراقب خانواده باش. یک هفته‌ای در سوریه بودند تا اینکه اول خرداد ماه ۱۳۹۳ در اوج دلدادگی به معبود به آرزوی قلبی خود که سال‌ها در راه رسیدن به آن مجاهدت می‌کردند، یعنی شهادت رسیدند.

از نحوه شهادت سردار اسکندری در رسانه‌ها و فضاهای مجازی عکس‌هایی منتشر شد که شاید دیدن آن دل هر مسلمانی را می‌لرزاند، شما که فرزند شهید بودید چگونه مطلع شدید؟ دیدن این تصاویر شما را اذیت نمی‌کرد؟

پدر اول خردادماه به شهادت رسیده بود. خبر شهادت را در عید مبعث به ما دادند. قبل از شنیدن خبر شهادت، همکاران پدر تماس می‌گرفتند و این تماس‌ها ما را کمی مشکوک کرد. بعد هم یکی از دوستان با من تماس گرفت که من شنیده‌ام پدرتان به شهادت رسیده است. از ما خواستند تا خواهر و مادرم به اینترنت دسترسی نداشته باشند تا تصاویر شهادت بابا را ببینند. همان شب عکسی در سایت‌ها منتشر شد که پیکر ایشان با لباس رزمشان بود و سر از بدن جدا شده بود که خاکی و زخمی و خونی بود. من از لباس و... سر پدر را شناختم.

ما اینگونه از شهادت پدر مطلع شدیم. اولین مراسم ایشان با روز پاسدار ولادت امام حسین(ع) همسو شد. شهادت پدرم پاداش کارها و مجاهدت‌هایی بود که با نیت الهی و برای رضای خدا در طول ۳۶ سال انجام داده بود.

گویی چندی پیش با امام خامنه‌ای دیداری داشته‌اید، مایلیم از آن دیدار برایمان بفرمایید؟

بعد از شهادت پدر پیکر ایشان به ما بازگردانده نشد. اما صحبت‌هایی بود که با مبادله اسیر، یا پرداخت هزینه‌ای بتوانیم پیکر پدر را بازپس بگیریم. اما ما به مادرمان گفتیم که مادر جان به کسانی که می‌خواهند پیکر پدر را بازگردانند، بگویید ما راضی نیستیم که یک ریالی از پول بیت‌المال صرف این گروه خبیث شود. حتی یک اسیر هم نباید آزاد شود. پدر رفته بود تا آنها را به درک واصل کند. ما برای آنچه در راه خدا داده‌ایم، توقعی نداریم و حاضر نیستیم که به ازای پیکر پدرمان ریالی از بیت‌المال هزینه شود. زیرا هر اقدامی کمک به آنها محسوب می‌شود. مدتی بعد شهادت زیارت نایب امام زمان(عج) روزی خانواده‌مان شد. در این دیدار مادر، این روایت را برای آقا بازگو کردند، آقا بسیار مسرور شدند و فرمودند: آفرین به این روحیه بچه‌ها، آفرین به این استقامت. خیلی ما را مورد تشویق قرار دادند.

بعد هم آقا از وضعیت تحصیلی و کاری ما پرسیدند. بعد هم رهبر از حماسه‌آفرینی مدافعین حرم و دفاع از حرم شریف حضرت زینب (س) برایمان صحبت کردند. بیانات رهبر، آرامشی خاص به ما داد. این دیدار صمیمانه با رهبر انقلاب، خاطره‌ای شد که تا همیشه در ذهنمان باقی خواهد ماند. جهاد پدر و شهدای کشورمان همچنان ادامه خواهد داشت. این چراغ تا زمانی که روحیه ایثارگری پا بر جاست هرگز خاموش نخواهد شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ///

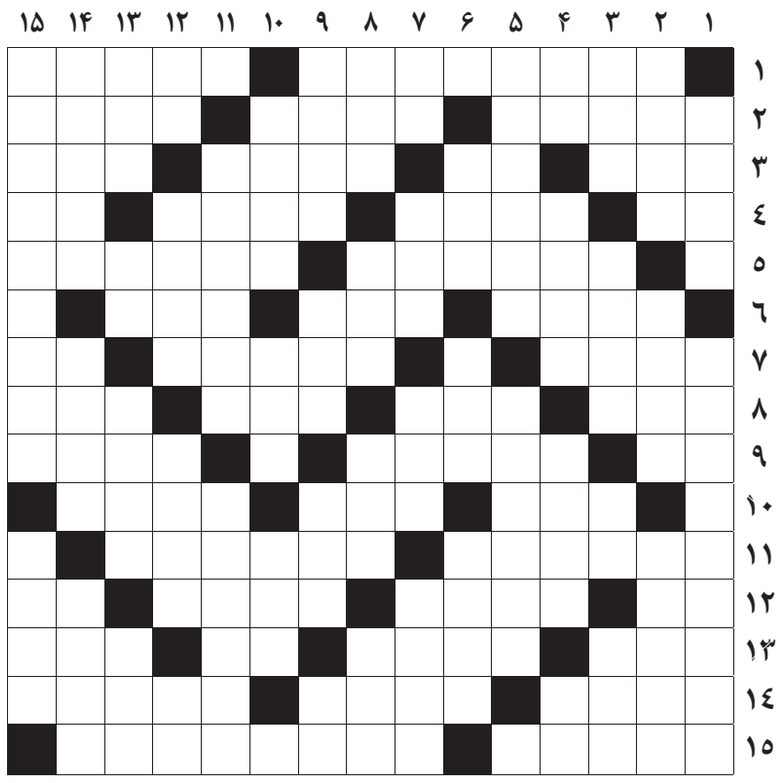

از راست به چپ

■ ۱- صورتحساب دارایی‌ها و بدهی‌های یک شرکت- انعکاس صدا ■ ۲- هنر هفتم- اسید خون- مفصل در ■ ۳- تن‌پوش گرمابه- تکرار حرفی- همراه جادو- پلنگ ■ ۴- پرحرفی- از سرگرمی‌های جالب- برنا- خاندان ■ ۵- سوغات و ارمغان- مرکز امپراتوری روم شرقی ■ ۶- خروشنده و غرنده- آنتن بشقابی- از حبوبات ■ ۷- خون آشام- زخم آب کشیده- درخت انگور ■ ۸- بنده- میل نفسانی- دشت مرکزی ایران- دکان کوچک ■ ۹- اجاق گاز- بازی در تماشاخانه- تهاجم ■ ۱۰- شیرینی تولد- سردار خیبر- عرصه جنگ و کارزار ■ ۱۱- دانه‌های خوراکی- صیاد و شکارچی ■ ۱۲- ترشی انار- انتظار و چشمداشت- عصا- زهر ■ ۱۳- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش- علامت اختصاری سازمان ملل- ناشنوا- الفبای تلگراف ■ ۱۴- طولانی ترین عمر را در میان جانوران دارد- ضرر- کاخی در فرانسه مربوط به دوره لویی چهاردهم ■ ۱۵- از حواریون- کاری را بدون دقت و ظرافت انجام دادن

از بالا به پایین

■ ۱- راه رفتن- وزیر ایرانی هارون الرشید ■ ۲- حلال رنگ- برفت و دلشدگان را خبر نکرد- سند ازدواج ■ ۳- از ملزومات نقاشی- خاکستر- کجاست- کشتی جنگی ■ ۴- مخفف هستم- جنگ در راه خدا- آبی کبود- مغرور ■ ۵- دزداب قدیم- هم‌پیشگی ■ ۶- وسنی- دستگاهی در موسیقی ایرانی- تیر ماه ■ ۷- یک بر روی یک- از القاب فرنگی- سیاه شاعرانه- وزیر خارجه سابق امریکا ■ ۸- از زیبایی‌های دریا- مذهب- از رواندازها- آتش ■ ۹- آن قسمت از قنات که رویش باز است- به کمر می‌بندند- موشک ضد تانک- عدد منفی ■ ۱۰- وزیدن باد- مهمانی- شیر اول زائو ■ ۱۱- یکی از صفات خداوند متعال- از عوامل بروز بیماری ■ ۱۲- لرزانک میوه- لاغر و ضعیف- دیوار- رود فرانسوی ■ ۱۳- پول دو کره- غذای پشت پا- از روزگار در آورند- طناب محکم ■ ۱۴- کشور حایز مقام اول تسلیح صدام به سلاح شیمیایی- دارای تکلیف- خانه با عرصه مشجر ■ ۱۵- شهری در جنوب آلمان- سالی که مبنای آن گردش زمین به دور خورشید است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳	۱						۶	
	۴		۷			۸		
			۲		۹			
		۳				۴		۸
				۸	۷			
۱	۹							
		۷		۶	۸			۹
۶		۱						۷
			۱		۴			

جدول کلمات متقاطع
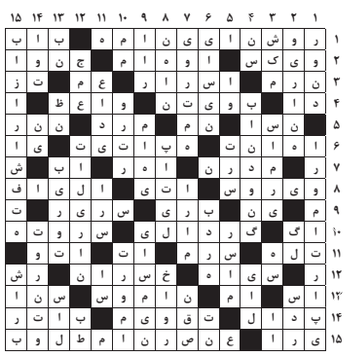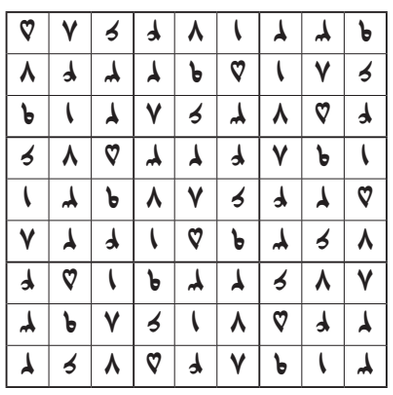
پاسخ جدول شماره ///